

جایگزینی واژگان دخیل در قرآن و عهد جدید؛ بررسی موردی رهیافت خاورشناسان در اختلاف قرائات*

سید محمد سلطانی** و سید حسین فلاحزاده***

چکیده

مسئله اختلاف قرائات از دیرباز مسئله‌ای مهم در مباحث علوم قرآنی بوده و اندیشمندان و مفسران اسلامی نیز بدان پرداخته‌اند. اختلاف قرائات در نزد عالمان مسلمان، مسئله بغرنجی به شمار نمی‌رود؛ اما در دوران متأخر، این مسئله در نظر خاورشناسان بسیار بزرگ جلوه نمود و پژوهش‌های زیادی در غرب بدان اختصاص یافت. یکی از رهیافت‌های اخیر خاورشناسان برای تشخیص قرائت صحیح، استخدام واژگان زبان‌های غیرعربی، همچون عبری، سریانی، نبطی و غیره است. رهیافت جایگزینی واژگان دخیل توسط دانشمندان عهد جدید نیز به کارگرفته شده و به‌عنوان معیارهایی چون معیار زبان یونانی و بافت آن و معیار پدیده زبان سامی (آرامی) و یا ویژگی‌های محیطی فلسطین مطرح شده است. نوشتار پیش‌رو به روش توصیفی - تحلیلی، به تبیین این رهیافت در قرآن و عهد جدید پرداخته و کاربست آن در مسئله اختلاف قرائات قرآنی را مورد ارزیابی و نقد قرار داده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند نباید از اهمیت این رهیافت و موفقیت آن در مطالعات انتقادی عهد جدید چشم‌پوشی کرد؛ اما کاربست آن در موارد اختلاف قرائات قرآنی با اشکالاتی چون تعمیم ناصواب، گسستگی از فهم عینی و تاریخی، توهم توطئه همگانی، مبهم‌تر و غامض‌تر بودن از قرائت رسمی قرآن و بی‌اعتبار دانستن سند قرائات مواجه است.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۳/۲۳.

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم و سطح چهار مطالعات اسلامی به زبان انگلیسی (نویسنده مسئول): soltani124@chmail.ir

*** دانشیار گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم ایمیل: hossain270@gmail.com

کلیدواژه‌ها: قرآن، عهد جدید، واژگان دخیل، اختلاف قرائات، مستشرقان.

مقدمه

مسئله اختلاف قرائات از دیرباز مسئله‌ای مطرح در مباحث علوم قرآنی بوده و اندیشمندان و مفسران اسلامی نیز بدان پرداخته‌اند. اختلاف قرائات در نزد عالمان مسلمان مسئله بغرنجی به شمار نمی‌رود. بسیاری از آنان مسئله اختلاف قرائات را امری عادی دانسته و تلاش زیادی در جهت تشخیص قرائت اصیل ننموده‌اند. برای نمونه می‌توان طبرسی را نام برد که پس از ذکر قرائات مختلف، حجیت هر یک را ذکر نموده و به توجیه آن‌ها می‌پردازد. موارد کمی را می‌توان در تفسیر مجمع‌البیان یافت که درصدد ترجیح قرائتی بر دیگری برآمده باشد (مهدوی‌راد؛ حاجی‌اکبری، بررسی ترجیح قرائات در تفسیر مجمع‌البیان، ۱۳۹۶ ش: ۹۹). آنان گاهی به ترجیح برخی قرائات بر دیگران نیز پرداخته و معیارهایی ارائه داده‌اند که عمدتاً عبارت‌اند از: شهرت، سازگاری با سیاق، قوت معنا، فصاحت و بلاغت بیشتر، انطباق بیشتر با سایر موارد نزول (همان: ۱۰۴-۱۱۱)؛ موافقت با قواعد عربی، موافقت - گرچه احتمالی - با یکی از مصاحف عثمانی و صحت سند (ابن جزری، النشر فی القرائات العشر، بی‌تا: ۹/۱). این معیارها که مورد قبول بسیاری از محققان علوم قرآنی واقع شد و فقدان یکی از این شرایط را نشانه شاذ و خلاف قاعده بودن قرائت آن دانستند و در نتیجه چنین قرائتی، گرچه از قرائات سبعة باشد، اعتباری نخواهد داشت (معرفت، علوم قرآنی، ۱۳۸۹ ش: ۱۱۹/۲). البته برخی از قرآن‌پژوهان، این معیارها را برای تشخیص قرائت صحیح، خالی از اشکال ندانسته و قرائت حفص از عاصم را به جهت موافقت با قرائت مشهور، معتبرترین قرائت دانسته‌اند (رجبی، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ۱۳۹۲ ش: ۸۱-۷۶).

در دوران متأخر این مسئله در نظر خاورشناسان بسیار بزرگ جلوه نمود و پژوهش‌های زیادی در غرب بدان اختصاص یافت. به نظر می‌رسد، انگیزه ابتدایی آنان، انکار جنبه برتری قرآن کریم بر سایر نگاهشته‌های منسوب به انبیاء الهی بوده است که همواره نسخه واحدی از آن در میان پیروان آن وجود داشته و دستخوش تغییر و تحریف نشده است. گلدزیهر، در کتاب «المذاهب الإسلامية فی تفسیر القرآن» می‌نویسد: «هیچ کتاب مقدس دینی در جهان نیست که پیروان آن دین، آن کتاب را وحی نازل شده اصلی بدانند. تمام این اضطراب [نسخه‌ها] و بی‌ثباتی‌های متن قرآن در آن‌ها نیز وجود دارد.» (گلدزیهر، مذاهب التفسیر الاسلامی، ۱۹۵۵ م: ۲). او و نولدکه، اختلاف قرائات را دلیلی بر تحریف قرآن و نبود نص واحد درباره آن

دانسته‌اند (همان: ۴؛ نولدکه، تاریخ القرآن، ۱۹۳۸: ۳/ ۵۷۴).

یکی از رهیافت‌های اخیر خاورشناسان برای تشخیص قرائت اصیل یک واژه قرآنی، استخدام واژه مشابه از زبان‌های غیرعربی، مانند عبری، آرامی، نبطی و غیره است. اهمیت این رهیافت در مواردی که همه قرائت ذکر شده در تفاسیر و کتب قرائت - حداقل به‌زعم ایشان - با مشکلاتی همراه بوده، روشن‌تر است (ن.ک: دوبلوا، نقدی بر کتاب قرائت آرامی - سریانی ق، ۱۳۸۲ ش: ۱۲۴؛ p.45-52: Rippin, 1979).

کاربست رهیافت جایگزینی واژگان دخیل توسط دانشمندان عهد جدید، قدمتی بیشتر از مطالعات خاورشناسانه قرآن کریم دارد. این رهیافت در مطالعات عهد جدید به‌عنوان معیارهایی چون معیار زبان یونانی و بافت آن و معیار پدیده زبان سامی (آرامی) و یا ویژگی‌های محیطی فلسطین مطرح شده است (Porter, 2000: pp. 128-163; 89-110).

در ادامه به تبیین این رهیافت در قرآن کریم و عهد جدید و سپس به نقد و بررسی کاربردی آن در موارد اختلاف قرائت قرآنی پرداخته شده است.

رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در قرآن کریم

واژگان «دخیل» الفاظی هستند که اصلی غیرعربی دارند و عرب‌ها حروف آنها را به شیوه زبان عربی تغییر داده و به‌کار برده‌اند. آن‌ها را واژگان «معرب» نیز نامیده‌اند (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۶۹). از مجموع آثار نگاشته شده در این زمینه، چنین برداشت می‌شود که زبان این واژگان عمدتاً عبارت‌اند از: عبری، آرامی، سریانی نبطی، قبطی، حبشی، فارسی، رومی، هندی، ترکی، بربری و زنگی. تشخیص واژگان معرب کاری ساده نیست؛ هرچند دانشمندان تلاش کرده‌اند معیارهایی ارائه دهند که عبارت است از:

- نداشتن ریشه سه یا چهارحرفی؛

- در یک کلمه عربی، حرف «ج» و «ق» باهم نمی‌آید؛

- در یک کلمه عربی، حرف «س» و «ج» نمی‌آید؛

- اسمی که در آن «ن» و بعدازآن حرف «ر» باشد، ساخت عربی ندارد؛

- کلمه‌ای که از «ب»، «س» و «ت» بناشده باشد، عربی نیست؛

- حرف «ز» پس از یکی از حرف‌های «د»، «ب»، «س» و «ت» نمی‌آید (جفری،

واژه‌های دخیل در قرآن، ۱۳۷۲: ۴۵).

بیشتر قدما، مانند شافعی و ابن جریر و ابوعبید و قاضی ابوبکر و ابن فارس، قرآن را عاری از

واژگان دخیل دانسته‌اند (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۷۱). منافی بودن با عربی بودن قرآن، ناسازگاری با قدیم بودن قرآن، موجب نقص و انحطاط زبان عربی شدن، توفیقی بودن واژگان قرآن، از جمله ادله آنان شمرده شده است. در این میان، فخر رازی نظریه شاذ دیگری بیان داشته است: «نمی‌پذیریم کلماتی مانند مشکاة، قسطاس، استبرق و سجیل غیرعربی باشند، بلکه واژه عربی آنها با واژه دیگر زبان‌ها یکسان شده است؛ زیرا گاهی توافق لغات رخ می‌دهد» (همان: ۱/ ۲۶۷). البته روشن است که هیچ دلیلی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و به امری خارق عادت شبیه‌تر است تا نظریه‌ای علمی.

قبول وجود این پدیده، به تدریج به امری اجماعی در میان عالمان قرآنی مبدل گردید، هرچند نزاع بر سر تعداد واژگان معرب قرآن، ناتمام به نظر می‌رسد (ن.ک: صالح، دراسات فی فقه اللغة، ۱۹۷۰ م: ۱۷۸). تحقیقات زبان‌شناسی جدید نیز نشان می‌دهد که در قرآن کریم و سایر متون عربی، شمار زیادی واژگان غیرعربی وجود دارد که حاصل تعاملات فرهنگی اقوام مختلف منطقه بر اثر تجارت، مهاجرت، جنگ‌ها، نزدیکی بعضی از این زبان‌ها به عربی، تسلط ساسانیان و بیزانس بر اعراب و غیره بوده است (ن.ک: جفری، واژه‌های دخیل در قرآن، ۱۳۷۲ ش: ۱۲-۱۳؛ آذرنوش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، ۱۳۵۴ ش: ۱۱۱). عاملی دیگر را نیز می‌توان در اندیشه آرتور جفری دید: «چون قرآن، چکیده همه تعالیم الهی گذشته و وحی‌های پیشین را در بردارد و تکمیل‌کننده آن‌هاست، ناچار باید انتظار داشت که واژه‌ها و اصطلاحات فنی عبری، سریانی و زبان‌های دیگر که در وحی‌های پیشین به کاررفته، در این واپسین وحی الهی نیز بیاید. گذشته از این، چون قرآن برای هدایت همه افراد بشر فرستاده شده؛ نباید از اینکه چیزی از زبان‌های دیگر در آن باشد، تعجب کرد. البته آشکار است که تمام واژه‌های همه زبان‌ها در قرآن نیست، بلکه شیرین‌ترین، خوش‌آهنگ‌ترین و مناسب‌ترین آنها در قرآن آمده است» (جفری، واژه‌های دخیل در قرآن، ۱۳۷۲ ش: ۶۵).

در میان زبان‌های متعددی که برای واژگان غیرعربی قرآن برشمرده شده است، خاورشناسان، توجهی ویژه به زبان سریانی معطوف نموده‌اند. جفری می‌نویسد: «زبان سریانی، بی‌تردید غنی‌ترین منبع واژه‌های قرصی در قرآن است. این زبان... در آن روزگار زبان گفتاری آن جوامع بود که اعراب بیشترین آشنایی را با آنها داشتند... تردیدی وجود ندارد که قسمت عمده نفوذ زبان سریانی در زبان عربی، نتیجه کاربرد این زبان در بخش مسیحی مملکت حیره و نواحی پیرامون آن بوده است... دربار حیره، میعادگاه شاعران و ادیبان عصر بود

و بسیاری از شاعران پیش از اسلام، مانند امرؤالقیس، متلمس و عدی بن زید مسیحی بودند. در اینجا نیز راه‌های بازرگانی، معابری بودند که از آنجا واژه‌های سریانی وارد عربی می‌شد. به‌عنوان مثال تجارت شراب عمدتاً در دست مسیحیان بود، از این‌روست که می‌بینیم بیشتر اصطلاحات قدیم عربی مربوط به این تجارت ریشه و اصل سریانی دارند.» (همان: ۷۶-۷۸).

اوج این نظر در اثر جنجالی کریستوف لوگزنبرگ - مستشرق و زبان‌شناس آلمانی - دیده می‌شود. او در کتاب قرائت آرامی - سریانی قرآن؛ جستاری در ایضاح زبان قرآن می‌نویسد: «قرآن به زبان عربی نوشته نشده، بلکه زبان قرآن زبانی مخلوط از عربی - آرامی است که در زمان پیامبر ﷺ در مکه رواج داشته است. مکه در اصل، منطقه‌ای آرامی بوده و مؤید این مطلب آن است که نام مکه در اصل «ماکّا» بوده که در آرامی به معنای پست و پایین است. این زبان مختلط، در ابتدا با خطی ناقص نگاشته می‌شد - بدون اعراب و نقطه - و سیستم نقطه‌گذاری بعداً برای تمایز ب، ت، ن، ی و مانند آن ابداع گردید» (Luxenberg, 2000: p. 299). از دیدگاه جفری، این دستگاه نشانه‌گذاری نیز به تقلید از دستگاه کهن نسطوری، در عربی مرسوم شده است (جفری، واژه‌های دخیل در قرآن، ۱۳۷۲: ۷۶).

یکی از مهم‌ترین موارد کاربرد نظریه وجود واژگان غیرعربی در قرآن کریم توسط خاورشناسان، موارد اختلاف قرائت است. این امر به‌ویژه زمانی پربسامدتر می‌شود که قرائت متعدد موجود، برای یک واژه، همگی با مشکلات تفسیری مواجه باشند. چارلز توری (۱۸۶۳-۱۹۵۶) در مقاله‌ای با عنوان «سه فقره مشکل در قرآن»، گونتر لولینگ در کتاب خود با عنوان «درباره اصل قرآن» (۱۹۷۴) و جیمز بلمی در چند مقاله خود در دهه ۹۰ میلادی به مواردی از این تغییرات اشاره و پیشنهادهایی مطرح کرده‌اند. برخی دیگر از مترجمان قرآن، چون ریچارد بل (۱۸۷۶-۱۹۵۲) و رژی بلاشر (۱۹۰۰-۱۹۷۳) نیز در ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی خود از قرآن کریم، گاه پیشنهادهایی در تغییر اعراب و مفهوم آیات داده بودند (کریمی‌نیا، مسئله تأثیر زبان‌های آرامی و سریانی در زبان قرآن، ۱۳۸۲: ۵۶).

۳۵

مراحل کاربست رهیافت

مراحل کاربست رهیافت جاگزینی واژگان غیرعربی در موارد اختلاف قرائت قرآنی از این‌قرار است:

- ۱- استخراج اختلاف قرائت نقل شده در کتاب‌های مختلف تفسیری و علوم قرآنی؛
- ۲- مراجعه به تفاسیر کهنی چون تفسیر طبری که حاوی مطالبی است که مترجمان غربی

بدان توجه نداشته‌اند؛

- ۳- مراجعه به فرهنگ‌های غنی و بزرگی چون لسان العرب، جهت یافتن توضیح و تبیین مناسب؛
 - ۴- تلاش در جهت یافتن آن واژه یا عبارت عربی در زبان سریانی، عبری و غیره؛
 - ۵- ایجاد تغییراتی در واژه عربی ذکر شده در قرآن، مانند تغییر جای نقطه‌ها، بر اساس این باور که به دلیل کامل نبودن خط اولیه عربی، ممکن است نقطه‌گذاری‌ها در قرون دوم و سوم هجری بدون توجه به معنای دقیق آیه انجام شده باشد؛
 - ۶- چنانچه از این مرحله نیز راه‌حل مناسبی به دست نیاید، این بار تلاش می‌شود با تغییر جای نقطه‌ها در آن واژه عربی، مشابهی مناسب برای آن که ابهام آیه را می‌زداید، در زبان سریانی و غیره پیدا شود؛
 - ۷- در مرحله آخر، چنانچه هیچ معادل و مشابه سریانی یافت نشود و عربیت واژه قطعی باشد و از سویی معنای آیه همچنان مبهم بماند، حدس زده می‌شود که آن تعبیر قرآنی یک «واژه برساخت» (calque) یا گرت‌برداری است که از ترجمه لفظ‌به‌لفظ واژه‌ای غیرعربی پدید آمده است (ن.ک: کریمی‌نیا، مسئله تأثیر زبان‌های آرامی و سریانی در زبان قرآن، ۱۳۸۲: ۵۰).
- در ادامه نمونه‌هایی از کاربری این رهیافت نشان داده شده است.

نمونه اول

یکی از موارد کاربری رهیافت جایگزینی واژگان غیرعربی در موارد اختلاف قرائت، آیه «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (انبیاء/ ۵۹) است. اشکالی که ابتدا در این آیه به چشم می‌خورد، این است که معنای فراز نخست آیه، یعنی «حرام است، بر هر شهری که ما آن را هلاک کردیم»، با معنای فراز دوم، یعنی «که باز نگردند» تناسب ندارد و در واقع باید «که بازگردند» معنا شود. اندرو ریپین یک راه‌حل را این می‌داند که «لا» را زائده بدانیم (Rippin, 1979: p.45). راه‌حل دیگر پیشنهاد زمخشری به جایگزینی قرائت «إِنَّهُمْ» به جای «أَنَّهُمْ» و تبدیل دو فقره به جملاتی مستقل است؛ بنابراین واژه «حرام» مبتدای خبری مقدر است که از آیه قبل «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ» به دست می‌آید: «حصول مزایای عمل و سعی شایسته بر این شهر حرام است»؛ اما مشکل این است که این قرائت جایگزین، دلیل و سندی ندارد.

راه‌حل نهایی ریپین، یافتن جایگزینی مناسب برای واژه مشکل‌ساز این آیه، یعنی واژه «حرام» است. او با بررسی صورت‌های دیگر قرائت این واژه که عبارت‌اند از: «حِرْم»، «حَرِم»،

«حُرْمٌ»، «حَرَمٌ»، «حَرَمٌ»، «حَرَمٌ»، «حُرْمٌ» و «حَرَمٌ» نتیجه می‌گیرد که این قرائات نیز مشکل معنایی مذکور در آیه را حل نمی‌کند. تنها در مورد قرائت «حِرْم» مسئله تغییر می‌کند؛ زیرا ابن عباس آن را به معنای «عزم» دانسته است (Ibid: 48-52). ریپین برای یافتن قرائت اصلی این کلمه به قاموس لغات تورانی می‌رود و واژه «حیرم» را پیشنهاد می‌کند که معنای آن «منع» یا «وقف خدا» است. این واژه می‌تواند حاکی از جنبه مثبت رابطه دوسویه خدا و انسان باشد؛ بنابراین با جایگزینی این واژه، مشکل ترجمه این آیه مرتفع خواهد شد: «شهری که نابود کردیم، وقف خدا بود و در نتیجه آنان برنخواهند گشت» (Ibid: 52).

نمونه دوم

یکی دیگر از نمونه‌های این رهیافت در آیه «إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا» (انعام/ ۱۶۱) قابل مشاهده است. طبرسی در ذیل اختلاف قرائات این آیه می‌نویسد: «ابن عامر و کوفیان، «قیماً» به کسر قاف و فتح یاء و دیگران به فتح قاف و کسر یاء مشدد خوانده‌اند. بنا بر قرائت اول، کلمه، مصدر و اصل آن واوی است و بنا بر قرائت اول، صفت و به معنای مستقیم است.» (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۶۰: ۱۳۶/۹).

لوگزبرگ، در بررسی این کلمه می‌نویسد: «اگر «دیناً قیماً» در واقع تمییز باشد، لازم است، جمله را چنین ترجمه کنیم: «به‌راستی پروردگارم مرا به راهی راست، از آن حیث که دینی استوار است، هدایت کرده است»؛ اما اگر ساختار جمله را مرکب و مختلط فرض کنیم (چراکه فعل «هدی» نخست با حرف «إلی» متعدی شده و سپس دو مفعول گرفته است)، در آن صورت معنای آیه این می‌شود: «به‌راستی پروردگارم مرا به راهی راست، به دینی استوار هدایت کرده است». او بر این باور است که صورت اصلی این واژه، «دیناً قیماً» به زبان سریانی بوده است که «عقیده محکم» معنی می‌دهد؛ اما وی در تمام این مراحل از یاد می‌برد که کلمه «دینا» در زبان آرامی، به‌هیچ‌وجه همانند کلمه عربی، معنای دین و اعتقاد نمی‌دهد، بلکه صرفاً به معنای داور و حکم است. کلمه دین در عربی، به معنای مذهب و اعتقاد از آرامی گرفته نشده، بلکه مأخوذ از دین در فارسی میانه (اوستایی: دَئِنَا) است (دوبلوا، نقدی بر کتاب قرائت آرامی - سریانی ق، ۱۳۸۲ ش: ۱۲۴).

رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در عهد جدید

مسیحیان در طی قرن‌ها، عهد جدید (The New Testament) - که مجموعه‌ای از چهار انجیل، اعمال رسولان و نامه‌های برخی از حواریون، به‌ویژه پولس، است - را مرجعی کامل و

دقیق برای شناخت سیره حضرت عیسی (علیه السلام) و تاریخ کلیسای اولیه می دانستند. با گسترش مطالعات انتقادی - تاریخی (Critical-Historical Research) در قرن نوزدهم و بیستم میلادی، به عنوان محصول شکاکیت دوره روشنگری، نگاه سنتی به عهد جدید متحول گردید (Theissen; Winter, 2002: p. 5) هدف از مطالعات انتقادی - تاریخی، دستیابی به دنیای

پشت متون کهن است که اجزاء آن عبارت اند از:

- کشف معنای اصلی متن در بافت تاریخی آن؛

- بازسازی جایگاه تاریخی نویسنده و مخاطبین متن؛

- و احتمالاً بازسازی تاریخ به طور واقعی (Soulén, 2001: p. 78-79).

مهم ترین تأثیر مطالعات انتقادی - تاریخی در عهد جدید، شکل گیری جریان جستجوی عیسای تاریخی (Quest for the Historical Jesus) است. برآیند این کاوش ها، ابداع و توسعه روش های جدید و تکنیک های ویژه برای اثبات صحت نتایجشان بود (Ibid: 100-120) که می توان همه ی آن ها را تحت یکی از این سه عنوان قرار داد:

- مطالعه انتقادی منابع (Source Criticism)؛

- مطالعه انتقادی ساختار (Form Criticism)؛

- مطالعه انتقادی ویرایش (Redaction Criticism). (Ibid: p. 79).

به مرور زمان، مطالعه انتقادی ساختار و ویرایش (Form and Redaction Criticism) اعتبار تاریخی اناجیل را زیر سؤال برد و دانشمندان عهد جدید، وادار به ارائه معیارهای دقیق و نظام مند برای ارزیابی اعتبار گزارش های تاریخی (Criteria of Authenticity) زندگانی حضرت عیسی (علیه السلام) نمود (Holmén, 2008: p. 43-54). تاکنون حداقل ۲۸ معیار توسط اندیشمندانی چون ای. پی. سندرز (E.P. Sanders)، جان میه (John Meie)، گرد تیسن (Gerd Theissen)، تام رایت (Tom Wright)، آلبرت شویتزر (Albert Schweitzer) و رودولف بولتمان (Rudolf Bultmann) ارائه شده ^[۱] که مهمترین آن ها عبارت اند از:

- معیار عدم شباهت (عدم شباهت دوگانه)؛ ^[۲]

- معیار تأیید چندگانه یا روش برش عرضی؛ ^[۳]

- معیار هم گرایی یا هم خوانی؛ ^[۴]

- معیار شرمساری؛ ^[۵]

- معیار انکار و اعدام حضرت عیسی (علیه السلام)؛ ^[۶]

- معیار بافت یهودی و فلسطینی؛^[M]

- معیار زبان و بافت یونانی؛^[A]

- معیار ویژگی‌های گفتمان^[9] (Porter, 2011: p. 708; Porter, 2000: p. 22).

با مروری بر معیارهای فوق، می‌توان رهیافت‌هایی مشابه رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در قرآن کریم را مشاهده نمود که در ادامه تبیین شده است.

۱- معیار زبان یونانی و بافت آن

بارزترین نمونه رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در عهد جدید، معیار زبان یونانی و بافت آن (The Criterion of Greek Language and its Context) است. این معیار که نخست توسط پورتر، معرفی شد، درصدد یافتن موارد احتمالی استفاده حضرت عیسی ﷺ از زبان یونانی و کشف کلمات اصیل به‌کار گرفته شده، توسط آن حضرت است (Porter, 2000: pp. 128-163) توضیح این‌که شواهد زیادی حکایت از آن دارد که کلیسای اولیه یک کلیسای یونانی زبان بوده و از این‌رو، زبان نگارش عهد جدید نیز یونانی بوده و همه پدران اولیه کلیسا به این زبان نوشته‌اند (مانند Shepherd of Hermas, Epistle of Barnabas, Didache, Polycarp, Ignatius, Epistle to Diognetus, Clement). در فلسطین تحت سلطه رومیان، عیسی و بسیاری از پیروان نزدیکش که از جلیله همراه او آمده بودند، احتمالاً چندزبانه بوده‌اند. او قطعاً به آرامی و به احتمال قریب به یقین، به یونانی و احتمالاً به عبری سخن می‌گفته است (شواهد قابل‌اعتنایی بر قدرت تکلم او به زبان لاتین که زبان رسمی امپراتوری روم بوده، وجود ندارد). آیا عیسی ﷺ به زبان یونانی سخن گفته است؟ و از آن مهم‌تر، اصلاً آیا زبان تکلم او با پیروانش یونانی بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است، زبان مخاطبان عیسی مورد بررسی قرار گیرد. مارتین هنگل چنین تخمین زده است که زبان اول ۱۰ تا ۱۵ درصد یهودیان اورشلیم، یونانی بوده است؛ بنابراین احتمال اینکه با آنان به زبان یونانی سخن گفته باشد، کم است؛ اما در رابطه با یهودیانی که از خارج از اورشلیم آمده‌اند، قضیه برعکس است؛ زیرا زبان رایج میان آن‌ها یونانی بوده است. نمونه‌ای از این موارد می‌تواند فقرات مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷ = متی ۲۲: ۱۶-۲۲ = لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶ باشد که در آن عیسی با فریسیان و سربازان هرودوت در اورشلیم سخن می‌گوید. مقامات رومی نیز تقریباً با زبان آرامی بیگانه بوده‌اند و در نتیجه هر صحبتی با آنان می‌بایست به یونانی بوده باشد.

نمونه‌هایی از این موارد عبارت‌اند از:

- مکالمه عیسی با فرمانده گروه صد نفری ارتش روم در کفرناحوم در جلیله در باره یک خدمتکار بیمار (متی ۸: ۵-۱۳)؛
- ملاقات با بزرگان یهود (لوقا ۳: ۷)؛
- سخن در قانای جلیله با مأمور دولت که فرزند بیمارش در کفرناحوم بود (یوحنا ۴: ۴۶)؛
- سخن گفتن عیسی با مقام رومی در دادگاه (مرقس ۸: ۱۵-۲۰ = متی ۲۷: ۱۱-۱۴ = لوقا ۲۳: ۲-۴ = یوحنا ۱۸: ۲۹-۳۸).

برخی از شاگردان عیسی علیه السلام در مناطق یونانی زبان، به دنیا آمده‌اند و چند تن از ایشان اسم‌های یونانی دارند؛ بنابراین محتمل است که مکالمه عیسی با آنان در قیصریه فیلیپی (Caesarea Philippi) یا اطراف آن (مرقس ۸: ۲۷-۳۰ = متی ۱۶: ۱۳-۲۰ = لوقا ۹: ۱۸-۲۱) به‌عنوان یکی از شهرهای قدیمی بسیار یونانی‌مآبانه شمال، به یونانی بوده است. ماهی‌گیر بودن بسیاری از آنان نیز طبیعتاً مستلزم تعامل با یونانی زبان‌ها برای فروش ماهی‌هایشان بوده است. سخنان عیسی علیه السلام به زن سامری (یوحنا ۴: ۴-۲۶) نمونه‌ای دیگر است. منطقه سامره از سه قرن پیش از میلاد، چندزبانه شد؛ چراکه در امور اداری و اقتصادی - و نه دینی - زبان یونانی رسمیت یافت.

پورتر، معتقد است، با در نظر گرفتن همه شواهد می‌توان ادعا کرد که در هشت مورد از رخدادهای ثبت شده در اناجیل، حضرت عیسی علیه السلام به یونانی تکلم نموده است (Ibid: pp. 145-154). گام بعدی، بررسی این مهم است که بافت و درون‌مایه این مکالمات، چه میزان هم‌خوانی با استعمال زبان یونانی دارد؟ برای نمونه، ضعف زبان آرامی در بیان مسائل قانون و الهیاتی، مستلزم عدم استعمال آن در مجادلاتی از این‌سرخ است (Ibid: pp. 155-156) و سومین گام، تعیین کلمات عیسی علیه السلام است (Ibid: pp. 156-163).

ع. ۲- معیار پدیده زبان سامی (آرامی) و/یا ویژگی‌های محیطی فلسطین

نمونه دیگری که در ارتباط با رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در عهد جدید می‌توان مورد اشاره قرار داد، معیار پدیده زبان سامی (آرامی) و یا ویژگی‌های محیطی فلسطین (Criterion of Semitic (Aramaic) Language Phenomena and/or Palestinian Environmental Features) است که از قدیمی‌ترین معیارهای معرفی شده در مطالعات عهد جدید، به شمار

می‌آید. قسمت اول این معیار، به ویژگی‌های نحوی مخصوص در زبان یونانی عهد جدید اشاره دارد که رد پای آن را می‌توان در خاستگاه سامی و به احتمال بیشتر، آرامی جستجو نمود. قسمت دوم نیز به ویژگی‌های محیطی فلسطین اشاره دارد که به‌طور ناخواسته در اناجیل ذکر شده و گفته می‌شود، نشان‌گر خاستگاه فلسطینی گزارش است. این ویژگی‌های محیطی می‌تواند شامل اشاراتی به آداب و رسوم مختلف، ویژگی‌های جغرافیایی و یا باورهایی باشد که گمان می‌رود از مشخصه‌های فلسطین قرن اول میلادی است. پیش فرض این معیار این است که چون عیسی (علیه السلام) آرامی (و شاید عبری) سخن می‌گفته و در فلسطین می‌زیسته، وجود ویژگی‌های فوق در گزارش‌های عهد جدید، نشان‌گر اصالت و اعتبار آن‌هاست (Porter, 2000: p. 89).

این معیار، از قرن هفدهم میلادی، مورد استفاده پژوهش‌گران عهد جدید قرار گرفت؛ اما شاید سی. اف. پرنی، اولین کسی باشد که به‌طور گسترده این معیار را برای اعتبارسنجی سخنان منسوب به عیسی (علیه السلام) به کار بست. در قرن بیستم، بیشتر مباحثات پیرامون این معیار، معطوف به دشواری‌ها و نکات غریبی بود که در زبان یونانی عهد جدید دیده می‌شد و جزو اشتباهات ترجمه (از زبان اصلی عهد جدید به زبان یونانی) به شمار می‌رفت؛ (Porter, 2000: pp. 90-93) هرچند افرادی چون سی. سی. توری، این موارد را نه اشتباه ترجمه، بلکه تلاش مترجمان برای حفظ معانی و مقاصد متن اصلی می‌دانستند (Torrey, 1912: pp. 269-317). به هر حال، چه این موارد را اشتباهات ترجمه بدانیم یا نه، وجود آن‌ها نشانه وجود اصلی آرامی برای این فقرات است.

یکی از مراحل پیشرفت این معیار، بهره‌گیری از متون آرامی طومارهای بحرالْمِیت بود. کیسی (Casey) چنین استدلال کرد که زبان آرامی به‌کاررفته در این طومارها؛ می‌تواند شواهد کافی برای تشخیص نوع زبان آرامی به‌کاررفته در برخی فقرات انجیل مرقس (۹: ۱۱-۱۳؛ ۲: ۲۳-۳: ۶؛ ۱۰: ۳۵-۴۵؛ ۱۴: ۱۲-۲۶) مهیا سازد (Casey, 1998: pp. 93-106) روش کار او بدین صورت بود:

۴۱

- ۱- انتخاب فقراتی که نشانه‌ای از ترجمه لفظی در آن‌ها وجود دارد. اولین نشانه همین اشتباهات ادعایی در زبان یونانی عهد جدید است؛
- ۲- بازسازی یک زیر لایه زبان آرامی (Aramaic substratum) در حد امکان، با استفاده از متون آرامی طومارهای بحرالْمِیت؛
- ۳- بازسازی متن آرامی فقرات انتخاب شده؛

۳- پالایش این متن آرامی از دیدگاه‌های یهودی قرن اول میلادی (Ibid: p. 107-110).

نقد و بررسی رهیافت جایگزینی واژگان دخیل در موارد اختلاف قرائات قرآن

رهیافت جایگزینی واژگان غیرعربی در موارد اختلاف قرائات، گرچه ریشه در مبنای فکری نادرستی که عبارت است از اقتباس قرآن از منابع مسیحی و غیره دارد؛ اما نباید این امر را از مزایا و قابلیت‌های این رهیافت غافل سازد. توجه ویژه و روشمند به فرهنگ‌ها و زبان‌هایی که در مکان و زمان نزول قرآن حضوری فعال داشته‌اند، بی‌شک امری ضروری در بررسی ادبی قرآن کریم است. این امر، به‌ویژه در مواردی که مخاطب قرآن فرد یا گروهی غیرعرب‌زبانند؛ و یا فرهنگ و اندیشه دیگری دارند، اهمیتی دوچندان می‌یابد. شاید تاکنون نمونه‌هایی از موفقیت‌های چشمگیر این رهیافت در تفسیر قرآن کریم ظهور نکرده باشد؛ اما این نمونه‌ها در مطالعات انتقادی عهد جدید کم نیست. نمونه بارز آن، معیار زبان یونانی و بافت آن (The Criterion of Greek Language and its Context) است که پیش‌تر تبیین گردید.

در کنار این اهمیت، نباید از اشکالات بزرگی نیز که مبنای این رهیافت از آن رنج می‌برد، چشم پوشید. مهم‌ترین این اشکالات عبارت‌اند از:

۱- **تعمیم ناصواب:** همان‌طور که بیان شد، نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که زبان عربی همچون همه زبان‌های زنده و پویای جهان، همواره در تعامل با سایر زبان‌ها بوده و واژگانی را از آن‌ها وام گرفته است (ن.ک: جفری، واژه‌های دخیل در قرآن، ۱۳۷۲ ش: ۱۲-۱۳؛ آذرنوش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، ۱۳۵۴ ش: ۱۱۱)؛ اما این ادعا که حجم گسترده‌ای از قرآن، اصلی آرامی یا غیرعربی داشته و در نتیجه در موارد اختلاف قرائات، اصل اولی یافتن واژه‌های غیرعربی، ادعایی بدون دلیل است.

پژوهش‌گران عهد جدید به این اشکال توجه داشته‌اند و در نتیجه، در نمونه مشابه این رهیافت در مطالعات انتقادی عهد جدید، تحت عنوان معیار زبان یونانی و بافت آن، مشاهده می‌شود که چنین تعمیمی وجود ندارد. آنان تلاش داشته‌اند با مطالعه دقیق خصوصیات جغرافیایی و زمانی زندگی حضرت عیسی علیه السلام تنها در مواردی از این معیار بهره بگیرند که حداقل امکان تاریخی کاربردی دیگر توسط آن حضرت وجود داشته باشد (Porter, 2000: pp. 128-163)؛ بنابراین توصیه می‌شود این دقت‌ها در کاربردی این رهیافت در موارد اختلاف قرائات قرآن کریم نیز مورد توجه پژوهشگران باشد.

۲- **گسستگی از فهم عینی و تاریخی:** اشکال دیگر این رهیافت آن است که فهم عینی و

تاریخی مسلمانان در قرون گذشته را بی اهمیت می‌انگارد. این یک واقعیت غیرقابل انکار است که معنای واژگان قرآن و دیگر مفاهیم فرهنگ و تمدن اسلامی را نمی‌توان از لابه‌لای سنگ‌نبشته‌ها و آثار کهن زبان‌های دیگر جست و آن را قطعی انگاشت. این معنا را مسلمانان در طول تاریخ، نه با ابزارهای زبان‌شناسی تطبیقی، بلکه به صرافت ذهن و زبان خود، در درون فرهنگی اسلامی عربی می‌فهمیدند. آنان در همه مناطق جغرافیایی جهان اسلام، از آغاز سده‌های اسلامی، عموماً قرآن را با توجه به فضای اسلامی - عربی خود، فهم و تفسیر می‌کردند، نه آنکه به سراغ زبان بدویان حاشیه جزیره‌العرب یا مسیحیان سریانی در بین‌النهرین بروند. از این رو، نمی‌توان پیوستگی تاریخی مفاهیم قرآن را که امروزه به دست ما رسیده است، چنین آسان نادیده انگاشت و ناگهان معنایی جدید خلق کرد که هیچ پیوندی با علوم اسلامی (اعم از ادبیات، فقه، تفسیر، حدیث و کلام) ندارد (کریمی‌نیا، مسئله تأثیر زبان‌های آرامی و سریانی در زبان قرآن، ۱۳۸۲: ۵۶)؛ اما نباید این اشکال را مانعی برای همه کاربست‌های این رهیافت دانست. به نظر می‌رسد، این اشکال نیز مانند اشکال قبل قابل حل است، بدین معنا که این احتمال وجود دارد که واژگانی غیرعربی را در موارد اختلاف قرائت پیشنهاد نمود که با فضای اسلامی - عربی نیز ناسازگار نباشد.

۳- توهم توطئه همگانی: این رهیافت، مستلزم باور به توطئه‌ای فراگیر و هماهنگی و همراهی مسلمانان در اعصار متوالی برای تغییر صورت اولیه و اصیل قرآن است. این توطئه، آن قدر دور از امکان تاریخی است که توصیفی جز توهم نمی‌توان برای آن داشت. از این رو، برخی از پژوهشگران بر این باورند: «چگونه می‌توان پذیرفت که پیش از اسلام و در آغاز نزول قرآن، همگان قرآن را به گونه‌ای درست می‌فهمیده‌اند و ناگهان در اثر توطئه یا اشتباه عالمان و امت اسلامی در سراسر ممالک اسلامی (از شمال آفریقا گرفته تا ایران و ماوراءالنهر) در عرض چند سال، آن را به گونه‌ای دیگر صورت‌بندی کرده‌اند؟» (همو).

۴- مبهم‌تر و غامض‌تر بودن از قرائت رسمی قرآن: هدف این رهیافت، همان طور که پیش‌تر اشاره شد، عمدتاً در مواردی از اختلاف قرائت بوده است که با مشکلات تفسیری مواجه بوده‌اند؛ اما در عمل این هدف تأمین نشده است. فرانسوا دوبلوا در نقد کتاب لوگز نیرگ نوشته است: «روشن است که خلع قرآن از نقطه و اعراب، آن را متنی به‌غایت مبهم و غامض می‌سازد و نقطه‌گذاری مجدد آن به‌منظور بازخوانی این متن، به زبان عربی یا هر زبان دیگر، توفیق بسیار اندکی به همراه دارد. ... این «قرائت جدید» عملاً معقول‌تر و مناسب‌تر از قرائت سرراست عربی از همان متن رسمی قرآن نیست.» (دوبلوا، نقدی بر کتاب قرائت آرامی - سریانی، ق،

۱۳۸۲ ش: ۱۲۸).

در دو نمونه‌ای که پیش‌تر ارائه شد، این مشکل به‌وضوح دیده می‌شود. در آیه ﴿وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْيَةٍ اَهْلُكُنَّهَا اَنَّهٗمْ لَا يَرْجِعُوْنَ﴾ (انبیاء/ ۵۹)؛ جایگزینی واژه «حیرم» نه تنها با فصاحت عربی زبان قرآن ناسازگار است، بلکه آهنگ دل‌نشین و وزن آیه را مختل می‌نماید. در آیه ﴿اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیْنًا قَیْمًا﴾ (انعام/ ۱۶۱) نیز واژه جایگزین «قیاما» فصاحت دو قرائت مشهور دیگر را ندارد؛ این دو قرائت عبارت‌اند از: «قیماً» به کسر قاف و فتح یاء و «قیماً» به‌فتح قاف و کسر یاء مشدد؛ که بنا بر قرائت اول، کلمه مصدر و اصل آن واوی است و بنا بر قرائت اول، صفت و به معنای مستقیم است (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۶۰ ش: ۳۴/۹).

۵- بی‌اعتبار دانستن سند قرائت: آخرین اشکالی که در این مقاله می‌توان درباره این رهیافت مورد اشاره قرار داد، بی‌توجهی به معیارهای عالمان مسلمان در ترجیح قرائت است که مهم‌ترین آن، صحت سند قرائت است. این معیار که تقریباً معیاری اجماعی در میان مسلمین است را می‌توان حداقل در مورد قرائت عاصم تطبیق نمود (ن.ک: رجبی، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ۱۳۹۲، ص ۷۹-۸۱). قرائت عاصم را «قراءة العامة»، «قراءة الجمهور» و «قراءة الناس» توصیف نموده‌اند که به قرائت جمهور مردم اشاره می‌کند که بنا بر مستندات موجود در کتاب‌های قرن دوم هجری، قرائتی عمومی هم‌زمان با دوره پیدایش و شکل‌گیری قرائت سبعم و در جایگاهی بالاتر بوده است و برخی چون کسانی این قرائت را در برخی موارد ملاک خود قرار داده و یا آن را قرائت برتر دانسته‌اند (حسینی؛ ایروانی، بررسی تاریخی «قراءة العامة» و ارتباط آن با روایت حفص از عاصم، ۱۳۹۴ ش: ۲۵). در غایة النهایة آمده است: «روایت حفص از عاصم، همان قرائت مشهور است که قرائت همه‌ی صحابه بوده و همواره در زمان پیامبر ﷺ و پس از رحلت ایشان تاکنون به‌عنوان متن قرآن شناخته شده و قرائت مختلف با آن سنجیده شده‌اند.» (ذهبی، معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الأعصار، بی‌تا: ۲۵۴).

بنابراین کاربست این رهیافت را می‌بایست با این نکته قرین نمود و حداقل تلاش شود، واژگان غیرعربی پیشنهادی، فاصله‌چندانی با قرائت عاصم نداشته باشند.

نتیجه

گرچه اختلاف قرائت در نزد عالمان مسلمان مسئله بغرنجی به شمار نمی‌رود؛ اما در دوران متأخر این مسئله در نظر خاورشناسان بسیار بزرگ جلوه نمود و پژوهش‌های زیادی در غرب بدان اختصاص یافت. ریشه‌های این امر را می‌توان در دو حوزه جستجو نمود: ۱- نظریه

اقتباس قرآن از منابع غیرعربی و اندیشه‌های معاصر؛ ۲- مطالعات انتقادی کتاب مقدس. یکی از رهیافت‌های اخیر خاورشناسان برای تشخیص قرائت صحیح، استخدام واژگان زبان‌های غیرعربی همچون عبری، سریانی، نبطی و غیره است. این رهیافت، به‌ویژه هنگامی که قرائت نقل شده با مشکلات تفسیری مواجه‌اند، بیشتر نمود پیدا می‌کند. در پژوهش حاضر، به تبیین و ارزیابی این نظریه و برخی از موارد کاربرد آن پرداخته شد. مراحل کاربرت رهیافت جایگزینی واژگان غیرعربی در موارد اختلاف قرائت قرآنی از این‌قرار است:

- ۱- استخراج اختلاف قرائت نقل شده در کتاب‌های مختلف تفسیری و علوم قرآنی؛
- ۲- مراجعه به تفاسیر کهنی چون تفسیر طبری که حاوی مطالبی است که مترجمان غربی بدان توجه نداشته‌اند؛
- ۳- مراجعه به فرهنگ‌های غنی و بزرگی چون لسان العرب، جهت یافتن توضیح و تبیین مناسب؛
- ۴- تلاش در جهت یافتن آن واژه یا عبارت عربی در زبان سریانی، عبری و غیره؛
- ۵- ایجاد تغییراتی در واژه عربی ذکر شده در قرآن، مانند تغییر جای نقطه‌ها، بر اساس این باور که به دلیل کامل نبودن خط اولیه عربی، ممکن است نقطه‌گذاری‌ها در قرون دوم و سوم هجری بدون توجه به معنای دقیق آیه انجام شده باشد؛
- ۶- چنانچه از این مرحله نیز راه‌حل مناسبی به دست نیاید، این بار تلاش می‌شود با تغییر جای نقطه‌ها در آن واژه عربی، مشابهی مناسب برای آن که ابهام آیه را می‌زداید در زبان سریانی و غیره پیدا شود؛
- ۷- در مرحله آخر، چنانچه هیچ معادل و مشابه سریانی یافت نشود و عربیت واژه قطعی باشد و از سویی معنای آیه همچنان مبهم بماند، حدس زده می‌شود که آن تعبیر قرآنی یک «واژه برساخت» (calque) یا گرته‌برداری است که از ترجمه لفظ به لفظ واژه‌ای غیرعربی پدید آمده است.

اشکالات عمده‌ای که این رهیافت از آن رنج می‌برد، عبارت‌اند از: تعمیم ناصواب واقعیت وجود برخی واژگان دخیل در قرآن به حجم زیادی از این کتاب، گسستگی از فهم عینی و تاریخی مسلمانان و بی‌اهمیت دانستن آن، توهم توطئه همگانی مسلمانان برای صورت‌بندی قرآن کریم به شکلی مغایر با اصل آن، مبهم‌تر و غامض‌تر بودن از قرائت رسمی قرآن، به‌گونه‌ای که این قرائت جدید عملاً معقول‌تر و مناسب‌تر از قرائت سراسر عربی از همان متن رسمی قرآن نیست و بی‌اعتبار دانستن سند قرائت قرآن کریم.

باین حال، گرچه ریشه در مبنای فکری نادرستی که عبارت است از: اقتباس قرآن از منابع

مسیحی و غیره دارد؛ اما نباید این امر ما را از مزایا و قابلیت‌های این رهیافت غافل سازد. توجه ویژه و روشمند به فرهنگ‌ها و زبان‌هایی که در مکان و زمان نزول قرآن حضوری فعال داشته‌اند، بی‌شک امری ضروری در بررسی ادبی قرآن کریم است. این امر به‌ویژه در مواردی که مخاطب قرآن فرد یا گروهی غیرعرب‌زبانند و یا فرهنگ و اندیشه دیگری دارند، اهمیتی دوچندان می‌یابد. شاید تاکنون نمونه‌هایی از موفقیت‌های چشمگیر این رهیافت در تفسیر قرآن کریم ظهور نکرده باشد؛ اما این نمونه‌ها در مطالعات انتقادی عهد جدید کم نیست. نمونه بارز آن معیار زبان یونانی و بافت آن (The Criterion of Greek Language and its Context) است که در صدد یافتن موارد احتمالی استفاده حضرت عیسی علیه السلام از زبان یونانی و کشف کلمات اصیل به‌کار گرفته شده توسط آن حضرت است.

پی‌نوشت‌ها

[۱] البته تفاوت برخی از این معیارها تنها در نامی است که محققین مختلف بر آن‌ها نهاده‌اند. (Porter, 2000: p. 70)

[2] Criterion of Dissimilarity (or Double Dissimilarity).

[3] Criterion of Multiple Attestation or Cross-Section Method.

[4] Criterion of Coherence or Consistency.

[5] Criterion of Embarrassment.

[6] Criterion of Jesus's Rejection and Execution.

[7] Criterion of Semitisms and Palestinian Context.

[8] Criterion of Greek language and Its Context.

[9] Criterion of Discourse Features.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران، موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، قم: ۱۳۸۳ ش.
۲. ابن جزری، ابوالخیر محمد، النشر فی القرائات العشر، دار الکتب العلمیة، بیروت: بی تا.
۳. آذرنوش، آذرتاش؛ سلمانی، محمدعلی، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)، دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۵۴ ش.
۴. حسینی، بی بی زینب و ایروانی، مرتضی، «بررسی تاریخی «قراءة العامة» و ارتباط آن با روایت حفص از عاصم»، دو فصلنامه علمی پژوهشی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال هشتم، شماره دوم، ۱۳۹۴ ش.
۵. جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن، ترجمه: فریدون بدره‌ای، توس، تهران: ۱۳۷۲ ش.
۶. دوبلوا، فرانسوا، «نقدی بر کتاب قرائت آرامی-سریانی قرآن»، مترجم: مرتضی کریمی‌نیا، مجله ترجمان وحی، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۲۰ تا ۱۲۸.
۷. ذهبی، شمس‌الدین، معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الأعصار، تحقیق: محمد سید جادالحق، دار الکتب الحدیثیة، مصر: بی تا.
۸. رجبی، محمود و همکاران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم: ۱۳۹۲ ش.
۹. سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان فی علوم القرآن، دارالفکر، بیروت: ۱۳۸۲ ق.
۱۰. صالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، دار العلم للملایین، بیروت: ۱۹۷۰ م.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: رضا ستوده، فراهانی، تهران: ۱۳۶۰ ش.
۱۲. کریمی‌نیا، مرتضی، «مسئله تأثیر زبان‌های آرامی و سریانی در زبان قرآن»، مجله نشر دانش، سال بیستم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲ ش، ص ۴۵ تا ۵۶.

۱۳. گلدزیهر، ایگناس، مذاهب التفسیر الاسلامی، ترجمه: عبدالحلیم نجار، قاهره: مطبعة السنة، ۱۹۵۵م.

۱۴. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، انتشارات سمت، قم: ۱۳۸۹ش.

۱۵. مهدوی‌راد، محمدعلی؛ حاجی اکبری، فاطمه، «بررسی ترجیح قرائت در تفسیر مجمع البیان»، مجله مطالعات قرائت قرآن، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۶ ش، ص ۹۳ تا ۱۱۶.

۱۶. نولدکه، تئودور، تاریخ القرآن، ترجمه: جورج تامر، دار نشر جورج المرز، نیویورک: ۱۹۳۸م.

17. Casey, M. Aramaic Sources of Mark's Gospel, Cambridge University Press, 1998.
18. Christoph Luxenberg (ps.), Die syro-aramäische Lesart des Koran. Ein Beitrag zur Entschlüsselung der Koransprache, Berlin: Das Arabische Buch, 2000.
19. Porter, Stanley E. The Criteria for Authenticity in Historical-Jesus Research, England, Sheffield Academic Press, 2000.
20. Rippin, Andrew, The Quran and Its Interpretative Tradition, Aldeeshot: Ashgate Variorum, 2001.
21. Soulen, Richard N. Handbook of Biblical Criticism. Westminster John Knox Press, 2001.
22. Theissen, Gerd; Winter, Dagmar, The Quest for the Plausible Jesus: The Question of Criteria, Westminster John Knox Press, 2002.
23. Torrey, C.C. 'The Translations Made from the Original Aramaic Gospels', in D.G. Lyon and G.F. Moore (eds.), Studies in the History of Religions, Festschrift C.H. Toy, New York: Macmillan, pp. 269-317, 1912.